

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
وَالْحَقِّ وَالْأَمْرِ بِالْعَدْلِ
وَالْحَقِّ وَالْأَمْرِ بِالْعَدْلِ
وَالْحَقِّ وَالْأَمْرِ بِالْعَدْلِ

آن ۳۰ فروشنده

بررسی برخی از اسامی و بخشی از نامه



خبر این است: "30 نفر از اعضای گروه‌های ضدانقلاب در نامه‌ای به داند ترامپ، رئیس جمهور منتخب آمریکا، از وی خواسته‌اند ضمن تجدید نظر در توافق هسته‌ای، تحریم‌های تازه‌ای علیه ایران وضع کند."

شاید در نگاه اول، خبر چندان مهمی به نظر نرسد. به هر حال ضد انقلاب است دیگر، از این نامه‌ها زیاد نوشته و بنا به ماهیت خود باز هم می‌نویسد. اصولاً آیا ضد انقلاب مفلوک و به گل نشسته جمهوری اسلامی کار دیگری هم جز «نامه نگاری» و تجمعات چند ده نفره به راه انداختن بلد است؟

اما... در متن این نامه «اوج»هایی از حقارت و ذلت وجود دارد که آن را از نامه‌های مشابه پیشین متمایز می‌سازد. با عذرخواهی از محضر ملت ایران بخش‌های اصلی این «ننگ نامه» را می‌آوریم:

"در خلال رقابت‌های انتخاباتی، ما و میلیون‌ها ایرانی، دیدگاه‌های صریح شما در اعتراض به توافق اتمی رئیس جمهور اوباما با حاکمان جمهوری اسلامی ایران را دنبال می‌کردیم و امیدواریم با انتخاب شما، رئیس جمهور منتخب و کنگره ایالات متحده برای نخستین بار فرصت بیابند که پیامدهای بین‌المللی و منطقه‌ای آن توافق

فاجعه بار را، همان طور که به رای دهندگان وعده داده‌اند بدون ملاحظه و پرده‌پوشی بررسی کنند."

"سی‌وهفت سال بی‌اعتنایی و چشم فرو بستن نزدیک‌بینانه دنیای آزاد بر بنیادگرایی مسلح و انتحاری اسلامی، به طوفانی بزرگ انجامیده و وقایع تاسف‌باری چون شارلی ابدو، باتاکلان، ترورهای پاریس، بروکسل، اورلاندو و سن‌برناردینو را در دو سال گذشته به بار آورده است."

" داعش و حکومت اسلامی ایران، دو روی سکه‌ی تروریسم بنیادگرانه اسلامی هستند. کابوس جهانی تروریسم بنیادگرای اسلامی تنها زمانی پایان خواهد یافت که خلافت اسلامی (داعش) و حکومت اسلامی در ایران جای خود را به نظام‌های منتخب مردمی طرفدار صلح و رفاه دهند."

در متن انگلیسی نامه، که احتمالاً از شدت شرمندگی نویسندگان از رسوایی در نسخه فارسی حذف شده، مدعی می‌شوند جمهوری اسلامی ایران با حمایت از گروه‌هایی مثل حماس و حزب الله " موجب کشته شدن هزاران سرباز «شجاع»! آمریکایی " شده است و باید جلوی آن گرفته شود.

و این وقاحت (در عین حقارت) در این جا به اوج می
رسد که:

"ما از رییس‌جمهور منتخب می‌خواهیم که این پیام
آشکار را بفرستد که ایالات متحده افزایش تهدیدات
جمهوری اسلامی ایران علیه شهروندان خود و
همسایگانش را تحمل نخواهد کرد. دولت جدید در
همکاری با کنگره، باید تحریم‌های موجود علیه سپاه
پاسداران انقلاب اسلامی و امپراتوری مالی آیت‌الله
خامنه‌ای را گسترش دهد و از وزارت خزانه‌داری
بخواهد که این تحریم‌ها را با قدرت به اجرا درآورد."

و در انتها، نویسندگان نامه کاملاً در کالبد «عادل
الجبیر» یا «محمد بن سلمان» سعودی فرو می‌روند و
خواب و خیال‌های حکومت منحوس ریاض را علیه ایران
را بی‌پرده به قلم می‌آورند:

"ما از رییس‌جمهور منتخب می‌خواهیم که یک ائتلاف
بین‌المللی را برای فشار بر جمهوری اسلامی ایران و
وادار کردن این رژیم برای متوقف کردن برنامه موشک
بالستیک دوربردش تشکیل دهد. ما معتقدیم که ایالات
متحده باید با رفتار مخرب سپاه در منطقه، در تمام
جبهه‌ها، و با تمام ابزارهای موجود مقابله کند."

و چنین نامه ای به مقصد مطلوب خود نمی رسد، اگر
که با دادن تضمین «نوکری» و «حلقه به گوشی» به
ارباب به پایان نرسد:

" ایران بعد از حکومت اسلامی، ظرفیت آن را دارد که
یکی از ثابت قدم ترین متحدان امریکا در جهان باشد. ما
امیدواریم که امریکا تحت رهبری شما، به مردم ایران
کمک کند تا کشورشان را از تندروهایی که چهار دهه
است بر آن حکومت می کنند، پس بگیرند؛ که جهان
بدون «جمهوری اسلامی» و «خلافت اسلامی» جای
بهتری برای زندگی خواهد بود."

آن چنان که واضح و مبرهن است، از جای جای این نامه
بوی حقارت، خودفروختگی و وطن فروشی به مشام می
رسد. انسان از این که شماری از آدمیان، به هر دلیلی،
به چنین حسی از وادادگی در برابر بیگانه (چه بیگانه
دوست و چه بیگانه دشمن) می رسند، در شگفت می
ماند. در وصف برخی از اقدامات، واژگان موجود، توان
توصیف ندارند و لاجرم باید به دنبال وضع واژه برای
عمق فاجعه بود. برای آن حدود 30 نفری که مع الاسف
نه فقط اسم ایرانی، که اصولا اسم انسان را یدک می
کشند، واژه «خائن» واژه گویا و رسایی نیست.

البته باید خاطرنشان کرد که از میان همه این افراد، تقریباً هیچ کدام، در هیچ زمینه‌ای، نه تنها وزنی ندارند که حتی اسامی آن‌ها هم به گوش‌ها ناآشناست. در میان عناوینی که امضاکنندگان این نامه کذایی در جلوی اسمشان ذکر کرده‌اند، یک واژه بیش از همه بسامد دارد: لیبرال.

ظاهراً این نامه به رییس جمهور منتخب آمریکا، به ابتکار یک گروه حاشیه‌ای و گمنام موسوم به «انجمن دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران» مستقر در آمریکا تهیه شده است، و احتمالاً کل اعضای این گروه خنده‌دار همان‌هایی هستند که پای این سند «خودفروشی سیاسی» را امضاء کرده‌اند.

تناقض مضحک و همزمان رسواکننده این نامه آن است که گروهی از به اصطلاح «فعالان» سیاسی «لیبرال»، احتمالاً با هدف برقراری آرمان‌های «لیبرالیسم» در ایران، مجیزگوی شخصیتی شده‌اند که در خود آمریکا هیچ‌کس، سرسوزنی او را «لیبرال» نمی‌داند و او را به داشتن عقاید «شبه فاشیستی» متهم می‌کنند. این جاست که دُم خروس مدعیان آزادی و لیبرالیسم بیرون می‌زند و معلوم می‌گردد که آرمان مورد نظر این موجودات (و البته همپالگی‌های داخلی آن‌ها) نه از دل

اندیشه‌های فلسفی جان لاک، جان استیوارت میل، ژان ژاک روسو و ریموند پوپر، که از لوله تفنگ و دهانه موشک انداز جنگنده‌های تندروترین نوحفاظه کارانِ نولیبرالیست در می‌آید که سابقه‌ی به خون و ویرانی کشاندن عراق، افغانستان، لیبی و ده‌ها نقطه دیگر در دنیا را در کارنامه سیاه خود دارند. این همان لیبرالیسمی است که قرار بود از جلیقه‌های انتحاری و لوله کلاشنیکوف جبهه النصره و احرار الشام در سوریه، برای مردم این کشور دموکراسی در بیاورد. همان لیبرالیسمی است که قرار بود از دل توپ و خمپاره تکفیری‌های تروریست در لیبی، بهشت آزادی بنا کند. همان لیبرالیسمی است که قرار بود با گلوله‌های حاوی اورانیوم، آزادی و دموکراسی را در عراق جاگیر کند. همان لیبرالیسمی است که در قالب تحریم‌های فلج کننده و ویرانگر، موجبات مرگ نیم میلیون کودک عراقی را در دوران صدام حسین فراهم آورد و تازه آن عجوزه پیر، «مادلین آلبرایت»، در تاییدش بگوید که پیاده کردن این لیبرالیسم، به تلف شدن جان نیم میلیون کودک معصوم عراقی می‌ارزید!

البته اگر جستجویی در سوابق همین چند نفری از میان آن‌ها انجام دهیم، که اسمشان به واسطه سابقه طولانی‌تر در ضدیت با کشور و نظام، کمی بیشتر به گوش

فعالان عرصه سیاست خورده، روشن می شود که اصولاً از چنین افرادی، با چنین تفکرات و سوابقی، خیلی هم دور از انتظار نبود که سند وطن فروشی خود را با اسم و امضاء و در روز روشن به آدرس دشمنان ملت ایران ارسال کنند.

شاید مسن ترین و تا حدی شناخته شده ترین اسمی که نام خود را پای این «ننگ نامه» گذاشت، «مجید محمدی» باشد. او که خود را جامعه شناس معرفی می کند، همان کسی است که در مقاله ای به تاریخ 10 ژانویه 2013 در وبسایت بی بی سی فارسی، با عنوان «ایران، روسیه و چین: فدرالیسم و تجزیه»، عملاً از تجزیه ایران و تبدیل آن به واحدهای کوچک تر سیاسی دفاع می کند. او در این مقاله شرم آور و ضدمیهنی خود چنین می نویسد:

" اندازه جغرافیایی برای دول متمرکز و غیر دمکراتیک تصویری از خود ایجاد می کند که ممکن است بیش از ظرفیت ملی آن باشد و برای تحقق این تصور باید جنایتهایی صورت گیرد و دروغهایی گفته شود و تقلبهایی انجام شود. هزینه بزرگی که مردم دنیا برای کمونیسم و فاشیسم پرداختند از یک جهت محصول

بزرگی و غیر فدرال بودن دو رژیم فاشیستی و کمونیستی در دو کشور آلمان و اتحاد جماهیر شوروی بود. بزرگی ایران نیز خطر اسلامگرایی را دو چندان ساخته است."

او در جملاتی که نشان دهنده‌ی اوج کینه او از انقلاب و نهادهای انقلابی و حافظان و نگهبانان تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی ایران هستند، عدم تن دادن به تجزیه را ناشی از یک «غرور بی حاصل» می خواند و نظام اسلامی ایران را با نظام های فاشیست آلمان و کمونیست شوروی و چین مقایسه می کند:

"مانع تجزیه در نظام های اقتدارگرا و متمرکز نیز نه عرق ملی یا میراث فرهنگی بلکه زور قوای قهریه بوده است: ارتش سرخ و حزب کمونیست در چین، ارتش شاهنشاهی و سپاه پاسداران در ایران، و ارتش روسیه. زور نمی تواند توجیه خوبی برای مشروعیت وضعیت موجود ایران، روسیه یا چین باشد. تمامیت ارضی ای که مستلزم اعدام های دسته جمعی و ریختن خون جوانان تبتی، ایغور، چچنی، کرد، ترکمن، ترک، عرب و بلوچ باشد چه ارزشی دارد؟"

عمق حماقت و بی شعوری سیاسی این عنصر

خودفروخته و متوهم در این جای مقاله بیشتر عیان می
شود که می نویسد:

" در دنیایی با 2000 یا 20000 کشور بسیاری از آن
اقلیت‌ها خود صاحب کشور می شدند و دیگر اکثریت
بزرگی آنها را قربانی و سرکوب نمی کرد؛ قدرت در
دست حکومت‌های مرکزی قلدر و غیر پاسخگو در آلمان
نازی، شوروی کمونیستی، چین کمونیستی، و ایران
اسلامگرا متمرکز نمی شد تا حکومت‌هایی تمامیت خواه
را رقم بزنند و دیکتاتوری‌های سرسخت را مستقر سازد و
آنها با اتکا بر همان قدرت، جنگ و تروریسم به راه
بیندازند یا دولت‌هایی را به صورت اقمار خود درآورند."

مع الاسف، مجید محمدی زمانی در یکی از مراکز مهم
و حساس مملکت فعالیت می کرد. او در زمان ریاست
محمد موسوی خوئینی‌ها بر «مرکز تحقیقات
استراتژیک ریاست جمهوری»، یعنی زمانی که این مرکز
تازه تاسیس شده بود و در کنترل کامل جناح چپ(بعدا
اصلاح طلب) بود، در کنار سعید حجاریان، اکبر گنجی،
عباس عبدی، محسن کدیور، حسین بشیریه و شماری
دیگر از کسانی که به چهره‌های تاثیرگذار اصلاح‌طلبان
تبدیل شدند، به تدوین دستورالعمل‌های توسعه سیاسی
و اقتصادی بر مبنای آموزه‌های «لیبرالی» مشغول بود.

مجید محمدی مدیر پروژه رفتارشناسی سیاسی اقشار اجتماعی بود که افرادی چون علی اصغر رمضان زاده (معاون بعدی ارشاد دوره مهاجرانی و تحلیل گر کنونی بی بی سی فارسی) با او همکاری می کردند.

احمد باطبی، در صدر امضاء کنندگان این نامه قرار دارد. او، زمانی که عشق رفتن به آمریکا همه وجودش را لبریز کرده بود، با هماهنگی با عکاس همکار نشریه انگلیسی اکونومیست (که دبیر عکس روزنامه اصلاح طلب جامعه هم بود)، در جریان فتنه 18 تیر سال 78، با بالا بردن یک پیراهن ظاهرا خونی، اسم و رسمی در رسانه های غربی برای خود دست و پا کرد. همین رسانه ها از او «نماد جنبش دانشجویی ایران» ساختند. کسی که حتی درباره دانشجوی بودن او در آن برهه هم حرف و حدیث هایی وجود داشت.



باطبی به دلیل این که اصولا هیچ گاه واقعا یک عنصر سیاسی نبود و هیچ عمق و محتوایی نداشت، بعد از آزادی از زندان بابت محکومیت امنیتی خود و پناهندگی به معبودش (ایالات متحده) چند ماهی از این شبکه فارسی زبان خارجی به آن شبکه می رفت و درباره «شکنجه ها» و «فشارهایی» که در زندان به او وارد می آمد داستان سرایی می کرد و کسی هم از او نمی پرسید که با این همه فشار و شکنجه چگونه توانست در دوران زندان دو بار ازدواج کند، مدرک تحصیلیش را بگیرد و همزمان به همکاری با روزنامه های اصلاح طلب بپردازد! و اصولا چطور آدم شکنجه شده این قدر چاق و چله و سرحال است که به اصطلاح عوام " گردنش را تبر هم نمی زند!"

او که هیچ هنر و مهارت خاصی نداشت و همه آمالش برای رفتن به آمریکا به غرق شدن در «موهبات» دنیای آزاد! (روابط نامشروع) خلاصه می شد، اکنون همچون غرق شده است که برای جور شدن پول گذران زندگی ادبار گرفته و نکبت بارش به هر نخاله ای بر سطح آب چنگ می زند. بگذریم از این که به دلیل مطرح شدن شائبه هایی مبنی بر روابط او با دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی به عنوان «خبرچین»، در به اصطلاح اپوزیسیون

خارج از کشور هم هیچ جایگاهی ندارد به مصداق «چوب دو سر طلا» تبدیل شده است. حال برای چنین موجود مفلوک و از همه جا رانده ای، چندان دور از انتظار نیست که نامش در صدر نام امضاءکنندگان نامه به ترامپ برای تشدید دشمنی و فشار آمریکا بر ایران باشد.

تارا نیازی، یکی از چندین دختری که به اسم نامزد احمد باطبی در آمریکا، دو سال با او زندگی کرد، در تیرماه 1390، در وبلاگ خود با نام اتوپیا، دست به افشاگری درباره این موجود کرد. نیازی در بخشی از افشاگری های خود، درباره فضای حاکم بر به اصطلاح فعالان دانشجویی خارج از کشور نوشت:



"آن زمان، اینجانب از بازیها و دسته بندیها و باندبازیهای حال به هم زن در میان این قشر خاص از اپوزیسیون، خسته و وحشتزده و فراری بودم، (منظورم دقیقا و تحقیقا قشر خاصی است که تحت عنوان فعال دانشجویی و فعال حقوق زن در این چند سال اخیر به ایالات متحده آمدند و مشغول شدند به یارگیری و تشکیل گنگ و توطئه و دسیسه چینی علیه هر آن کس که منتقد یا مخالف آنان باشد) و من هر بار در پاسخ گفتم که نمی خواهم وارد این بازیهای چندیش آور و خطرناک شوم، چون این آدم (باطبی) و دوستان و معاشرینش کسانی هستند که به راحتی هر عمل خطرناکی از دستشان برمی آید (و صابون این گنگ مافیایی بارها به تن ما خورده بود!)"

فرد دیگری که از جمله نویسندگان و بانیان این نامه ذلیلانه بوده، «امیرحسین اعتمادی» نام دارد. او که در زمان دانشجویی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، مثلا مسوول سازمان جعلی ادوار تحکیم وحدت بود(از شکل های دانشجویی رادیکال اصلاح طلب)، در سال 82 به اتهام اقدامات ضد امنیتی و ارتباط با بیگانگان در دادگاه انقلاب محکوم شد و یک سالی را هم در زندان گذراند.



او هم بعد از این زندان بخت گشا! (که بخت او را هم برای رفتن به آغوش معبود، یعنی یو اس آ باز کرد) به آمریکا رفت و سریعاً پناهنده شد و تقریباً بلافاصله فعالیت های مزدورانه خود را این بار در وطن اصلی خود! از سر گرفت. برای مثال، اعتمادی در سخنرانی

خود در کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، از قانونگذاران آمریکایی عاجزانه تقاضا کرده بود که جهت «کمک به تحقق آزادی در ایران»! از هیچ فشاری بر ایران مضایقه نکنند و سنگین ترین تحریم ها را علیه ملت ایران وضع کنند. جالب این جاست، که اعتمادی بعد از انتشار این نامه، و انتقادات دوستان و نزدیکانش در صفحات شبکه های اجتماعی، موارد درخواست شده از ترامپ را خواست حقیقی یک جناح سیاسی در داخل ایران خواند!



«نیما راشد» از دیگر نام هایی است که پای این نامه به چشم می خورد. او که از گردانندگان وبسایت ضدانقلاب «توانا» (فعال در زمینه آموزش های براندازی

نرم در حوزه فضای مجازی) است، پیش از انقلاب با خانواده اش به آمریکا مهاجرت کرده بود، چند سال بعد از پیروزی انقلاب، به ایران بازگشت و همزمان با ورودش به دانشگاه، فعالیت دانشجویی و مطبوعاتی خود را از 1375 آغاز کرد. او از فعالان دانشجویی اصلاح طلب به شمار می آمد که به قول خودش با چهره هایی چون مصطفی تاجزاده روابط نزدیکی داشت. راشدان بعد از چند ماه بازداشت به دلیل جرایم امنیتی از ایران رفت و به سوئیس پناهنده شد.

راشدان که خود را کارشناس حوزه امنیت سایبر می داند، در قالب بودجه ای که از سوی آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا(سیا) برای براندازی نرم جمهوری اسلامی تعیین شده بود، با همکاری شماری دیگر از چهره های ضد انقلاب «پروژه گویا» را فعال کرد که وبسایت گویانیوز یکی از زیرمجموعه های آن بود. او در سال 1389 باز هم از موسسان یک آموزشکده اینترنتی به نام «توانا» بود که ماموریت آن آموزش مجازی براندازی نرم است. از ویژگی های بارز این مزدور سیاسی، ارادت بی پرده و صریح او به رژیم اسراییل است و اغراق نیست که او را «گلب آستان صهیونیزم» بدانیم، چیزی که خود او هیچ ابایی از مطرح کردنش ندارد. او در مقاله ای با

عنوان «اسرائیل و دشمنانش» (6 ابان 1384، سایت گویا)
نوشته اش را چنین آغاز می کند:

"خوشتان بیاید یا نیاید، دوستی یا دشمنی (با) اسرائیل، ملاک انتخاب است میان تمدن و بدویت - این یک حکم راستگرایانه، نئوکنسرواتو و غیرانسانی نیست. این واقعیت دنیای امروز ماست."

او در این مقاله زنده، وقیحانه خود که سراسر مداحی و مجیزگویی رژیم جنایتکار اسرائیل است، مخالفان رژیم کودک کش صهیونیستی را چنین معرفی می کند:

"دشمن اسرائیل، انسانی است که به شیوه هفت هزار سال قبل می زید، سیمای او، پوشش او، بوی بدن و پاهایش، رفتار او با همسر و فرزندانش، خانه یا غاری که در آن زندگی می کند، کلماتی که برای حرف زدن انتخاب می کند، میزان آگاهی اش از پدیده های دنیای جدید و خیلی چیزهای دیگر."

«شایان آریا» دیگر امضاء کننده نامه، از حزب سلطنت طلب خنده دار و قابل ترحم «مشروطه ایران» است. شایان آریا (که قطعا اسم مستعار است و بر مبنای اراجیف آریایی پرستی و باستان گرایی افراطی انتخاب

شده) به اصطلاح مسوول روابط خارجی این حزب حامی رضا ربیع پهلوی است، کسی است که با افتخار از دیدارهای خود با دشمنان قسم خورده ایران، همچون سفیر رژیم صهیونیستی در آمریکا و «ترکی الفیصل» سعودی سخن می گوید. از کسی که برای گدایی صنار پول، به دریوزگی قسم خورده ترین دشمنان ملت ایران، بلکه بشریت، می رود، انتظاری جز امضاء کردن این نامه کذایی نمی رود.

«آرش سبحانی»، یک آوازه خوان که زمانی در ایران با خواندن چند ترانه مثلا سیاسی-اعتراضی به زبان طنز در گروهی موسوم به «کیوسک» مورد توجه رسانه های ضدانقلاب فارسی زبان در غرب قرار گرفت، وقتی به دامن معبود(آمریکا) رفت، با شرکت در چند برنامه صدای آمریکا(پارازیت با اجرای کامبیز حسینی و سامان اربابی) مورد توجه محافل اطلاعاتی گرداننده صدای آمریکا قرار گرفت، به نحوی که اندکی بعد حتی کامبیز حسینی را از برنامه پارازیت بیرون انداختند و سبحانی را که گویا در «دهان دریدگی» و هتاکی نسبت به جمهوری اسلامی و ملت ایران استعداد بیشتری از کامبیز حسینی داشت، جایگزین شد. او که در سالیان اخیر، با دیگر آوازه خوان فراری ضدانقلاب، یعنی محسن نامجو، همپالگی شده و مشترکا به اجرای موسیقی

وقیحانه و مبتذل می پردازند، اکنون به یکی از چهره های شاخص! اپوزیسیون تبدیل شده است، و خب از چنین اپوزیسیونی در نهایت جز در یوزگی و کاسه لیبسی انتظار می رود؟



علی ایحال، به مصداق «از کوزه همان برون تراود که دروست» می توان گفت که از عاملان نوشتن و امضای چنین نامه ای، اگر چیزی جز این سر می زد، مایه تعجب بود. فقط در آخر، روی سخن با کسانی در داخل کشور است که در منظومه فکری مشابه با این «وطن فروشان» امروز قرار می گیرند. کسانی که شاید تنها تفاوتشان با این مزدوران سیاسی آن است که هنوز در مراحل ابتدایی مسیری هستند که آن ها (امضا کنندگان نامه) چند سال پیش تر طی کرده اند.

شعارهایی چون «آزادی»، «حقوق بشر»، «فعالیت مدنی»، «دموکراسی خواهی» و..... به روایت غربی یا غرب پسندان، سال هاست که از ماهیت تهی شده اند و جز شعارهایی پوچ چیزی از آن ها به جا نمانده است. امروز که طشت رسوایی اوباما و هیلاری کلینتون «دموکرات» و «لیبرال» بر زمین افتاده و نقش آن ها در شکل گیری آدمخواران داعشی در خود غرب هم عیان شده است، امروز که جنگنده های آمریکایی سعودی ها، با بمب های خوشه ای «انگلیسی» سقف منازل یمنی ها را از بام تا شام بر سرشان خراب می کند، امروز که غزه ی مظلوم، زیر سکوت کرکننده منادیان حقوق بشر، «بزرگ ترین زندان سرگشوده جهان» خوانده می شود، امروز که کودکان مظلوم عراقی به واسطه جنایت

آمریکایی ها در استفاده از مواد رادیواکتیو در جنگ عراق ناقص الخلقه به دنیا می آیند و.....دیگر عذری برای فریب خوردگان داخلی مکتب لیبرال-امپریالیسم باقی نمانده است که همچنان برای خوشایند غربی ها پشت این واژگان توخالی و قلب ماهیت شده سنگر بگیرند، تا تیشه به ریشه وطن خود بزنند.

منبع: مشرق